

برخی از صحنه‌هایی با بار احساسی بالا (همچون آمدن شیرزاد به خانه و آگاهی از مرگ امیرعلی یا کشته شدن پروین) احتمالاً دم‌دستی‌ترین تمهیدی است که به ذهن هر فیلمساز می‌رسد و از فرط تکرار (آن هم به شکلی غیر خلاقانه) حالا دیگر آزار دهنده جلوه کرده و نشان دهنده ناتوانی فیلمساز در افزایش بار احساسی صحنه با استفاده از روش‌هایی بدیع‌تر است. نتیجه، خلق فضایی سانتی‌مانتال است که گاه توجه را به برخی از کنش‌های غیرمنطقی شخصیت‌ها جلب می‌کند (مثلاً در صحنه کشته شدن پروین، شیرزاد به جای این که جلوی حرکت خاتون را بگیرد فرد دیگری را هل می‌دهد. اما واقعاً چرا شیرزاد باید در آن لحظه چنین اقدامی انجام دهد؟ صرفاً برای این که خاتون هر طور که شده خود را جنازه پروین برساند؟)

این رویکرد در ادامه (و به واسطه همان فقدان پشتوانه قوی فکری) مشخص‌تر می‌شود. شخصیت‌ها مدام شعارهای ملی‌گرایانه می‌دهند و از سلطه بیگانگان بر کشور می‌نالند اما کمتر بحثی در مورد آشفته‌گی‌های داخلی مملکت، و نقش حکومت و گروه‌های سیاسی مختلف در شکل‌گیری آن آشفته‌گی مطرح می‌شود. برخلاف انتظاری که شروع قدرتمند سریال ایجاد کرده، بسیاری از بحث‌های قابل‌تعمیم از حد شعارهای کلی فراتر نمی‌روند.

تمرکز سازندگان «خاتون» بر تحریک احساسات مخاطب، در مواردی به بروز بی‌منطقی‌هایی عجیب منجر می‌شود. به‌عنوان مثال شخصیت شجاع قصه ما (رضا) حتی یک بار به فکر بهره‌گیری از حربه سادای همچون تغییر چهره نمی‌افتد و در عوض (به‌عنوان یک شخصیت تحت تعقیب) مدام در سطح شهر در حال تردد است و گیر نمی‌افتد. یا جایی دیگر، او (در حالی که چند ساعت قبل تا حد مرگ کتک خورده) موفق می‌شود یک سرباز جوان را خفه کند. این صحنه از آن صحنه‌هایی است که اگر در سالن‌های سینما به نمایش درمی‌آمد ممکن بود برخی از تماشاگران را ترغیب به دست‌زدن کند. اما رگه‌ایی از اغراق شده‌ترین فیلم‌های اکشن را در این صحنه مشاهده می‌کنیم.



یک تفکر ایدئولوژیک است.

خوشبختانه «خاتون» به‌تمامی از این آفت در امان می‌ماند. اگر قرار است میهن‌پرستی به‌عنوان ارزش اصلی این مجموعه مطرح شود، پس تمام اختلافات دیگر به حاشیه می‌روند. شخصیت‌هایی که در هر فیلم دیگری ممکن است به‌عنوان نیروهای رقیب مطرح شوند، در «خاتون» (و علی‌رغم تأکید بر اختلافات بنیادین فکری‌شان) در یک جبهه قرار می‌گیرند. هر شخصیتی (هر خطای بزرگی هم که مرتکب شده باشد) در صورت داشتن حس میهن‌پرستی فرصت تظہیر را به‌دست می‌آورد. در این زمینه فرق چندانی میان شخصیتی با گرایش آشکار چپ (مثل پدر خاتون با بازی بیژن امکانیان)، یک بسورژوا (جهانگیر خان روزبه)، یک فرد مذهبی (حاج ضرابی با بازی بابک کریمی) و حتی فردی که به‌ناچار تن به سلطه روس‌ها داده (شیرزاد) وجود ندارد. البته که شخصیت‌ها با توجه به رفتارهایی که انجام می‌دهند قضاوت می‌شوند (مخاطب ممکن است در لحظاتی از شیرزاد متنفر یا از جهانگیر دل‌چرکین شود). همچنین میان نیروهای بیگانه نیز تفاوت وجود دارد (در مثلث شوروی - انگلیس - آمریکا، این شوروی است که به‌وضوح بیش از دو رأس دیگر مورد هجوم قرار می‌گیرد) اما وقتی بحث حمایت از تمامیت ارضی مملکت پیش بیاید، تمام مسائل دیگر به حاشیه می‌روند. به‌واسطه همین رویکرد است که «خاتون» از یک مجموعه ریاکار فاصله گرفته و، به‌شکلی یک‌دست، ارزش‌های مد نظر سازندگان را به مخاطب منتقل می‌کند. البته ممکن است یک مخاطب با ارزش‌های منتقل شده از طریق یک اثر هنری موافق یا مخالف باشد. اما نکته مهم‌تر، صداقت سازندگان در بیان شفاف ارزش‌های مورد نظرشان است. می‌توان تینا پاکروان و همکارانش را از این جنبه ستایش کرد که زیر پرچم احزاب و جناح‌ها نمی‌روند و سعی می‌کنند مباحث کلان‌تری را از طریق «خاتون» مطرح کنند.

### منفی: سانتی‌مانتالیسم

اما این میهن‌پرستی در مواردی به‌شکلی سانتی‌مانتال، اغراق شده و بدون پشتوانه فکری قدرتمند اجرا شده است. «خاتون» نه پیشینه چندانی از حوادث منجر به اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ عرضه می‌کند و نه استراتژی شخصیت‌های مقاوم چیزی بیش از این است که «چون بیگانگان در کشور ما هستند باید آن‌ها را عاصی کنیم». هر چند برخی از شخصیت‌های مثبت (از پروین تا رضا) در مورد ارزش‌های والایی همچون آزادی صحبت می‌کنند اما به‌نظر می‌رسد آن‌ها عموماً فقط می‌دانند که چه نمی‌خواهند اما ایده مشخصی در مورد آن چه می‌خواهند مطرح نمی‌کنند. از این جنبه، «خاتون» مجموعه‌ای است که بیشتر سعی در تحریک احساسات تماشاگر دارد تا اندیشه‌های مشخص و قابل‌بحث در مورد ملزومات دستیابی به آزادی را مطرح کند. این رویکرد، در بدترین حالت، به نوعی سانتی‌مانتالیسم منجر می‌شود.

ردآین رویکرد سانتی‌مانتال را در همان اوایل مجموعه مشاهده می‌کنیم. فیلمساز

گاه برای ایجاد همدلی (یا، در مواردی ترجم) نسبت به شخصیت اصلی، از استراتژی‌هایی (عمدتاً) نه‌چندان سطح بالا استفاده می‌کند. به‌عنوان مثال، استفاده از تصاویر آهسته (اسلو موشن) در



چون جانش توسط روس‌ها در خطر است. اما هیچ اتفاقی نمی‌افتد. در ادامه، خاتون ناخواسته و به‌واسطه اصرارش برای ملاقات با پروین باعث لو رفتن او می‌شود. نتیجه، حمله نیروهای زیردست شیرزاد به مخفیگاه پروین است. این در حالی است که حتی در آن شرایط هم شیرزاد تلاش می‌کند تا از تیراندازی نیروهایش جلوگیری کند. با تمام این شرایط، خاتون مدام شیرزاد را در این اتفاق مقصر جلوه می‌دهد و هیچ مسئولیتی در قبال لو رفتن مقر پروین قبول نمی‌کند. در این میان ظاهر آیین که شیرزاد از قبل در مورد این حادثه هشدار داده بود هم مهم نیست. مورد دیگر، ماجرای مرگ امیرعلی است. این خاتون است که به‌اشتباه فرزندش را بالای سر یک کودک بیمار می‌برد و امیرعلی همین‌جا به تیفوس مبتلا می‌شود. اما باز هم او مدام دارد از سبیلی شیرزاد صحبت می‌کند. مشکلات شخصیت‌پردازی باعث شده که خاتون در برخی از موارد زنی به‌نظر نرسد که می‌خواهد مستقل باشد و حق خود را از جامعه مردسالار بگیرد بلکه بیشتر زنی بی‌منطق به‌نظر برسد که سعی می‌کند مسئولیت هیچ‌کدام از کارهایش را قبول نکند.

در چنین شرایطی، توضیحات رجسباف در مورد درگیری پدر خاتون با انگلیسی‌ها در جنوب، طعنه‌او به این که گویا جسارت در خانواده خاتون ارثی است و تأیید خاتون با این پاسخ که، «بله. به همین سرزمین شباهت داریم» شخصیت نمی‌سازد. در عوض این مقاومت را یک امر ذاتی می‌داند که ممکن بود در خاتون یا هر زن دیگری وجود داشته باشد یا نداشته باشد و فرصت را برای شعار دادن و بیان یک جمله قصار فراهم می‌کند.

### مثبت: صداقت

برخی از افرادی که با هدف حمایت از یک حزب، ایدئولوژی یا تفکر خاص به‌سراغ ساخت یک فیلم یا مجموعه نمایشی می‌روند، حرف اصلی خود را زیر زورق مباحثی می‌پیچند که برای عموم مخاطبان از ارج و قرب بالاتری برخوردار است. به‌عنوان مثال، سازندگان چنین آثاری ممکن است تمام شخصیت‌های نزدیک به یک طرز فکر خاص را آدم‌هایی وطن‌پرست و تمام شخصیت‌های مقابل را افرادی فاقد حس وطن‌پرستی نشان دهند. در چنین شرایطی، احتمال زیادی وجود دارد که آن محصول، به‌اثری ریاکار تبدیل شود. مخاطب ممکن است احساس کند که به‌علت خصوصیتی چون وطن‌پرستی جذب فلان شخصیت می‌شود در حالی که هدف، حمایت از یک جناح سیاسی یا